تفاوت گذاری بین انواع شناخت

جمله‌ای را از آن کتاب نقل کردم؛ می‌گفت بزرگان ریاضی‌دان‌ها وقتی شروع به تفکر ریاضی می‌کنند، افلاطونگرا هستند. یعنی به‌طور طبیعی، آن چیزی که خدا در آن‌ها قرارداده، دارد فعالیت می‌کند. اما وقتی در کلاس فلسفه ریاضی سر به سرشان می‌گذاری، به سوی فرمالیسم عقب‌نشینی می‌کنند. این عبارت مهمی است. اما وقتی این ارائه انجام شد، دیگر عقب‌نشینی نمی‌کنند. نظیرش این است: انسان‌های معمولی وقتی در خیابان می‌روند و افرادی را می‌بینند با کسانی که در قوه خیال‌شان تصور می‌کنند، تفاوت دارد؛ استادش، شاگردش، پدرش و مادرش یادش می‌آید. کدام فرد متعارفی است که وقتی یادش آمد، خیال کند که پدرش دارد می‌آید، بین این‌ها فرق نمی‌گذارد؟! روشن است که فرق می‌گذارد. اما وقتی پدر می‌آید، می‌گویی من الآن با یک امر واقعی خارجی در ارتباط هستم که چشمم دارد می‌بیند و فرق دارد با لحظه قبل که فقط صورت پدر آمد. این را می‌فهمد. ببینید چقدر واضح است. همین الآن یک ریاضی‌دان وقتی به خودش برمی‌گردد، مثل این است که دارد با پدرش حرف می‌زند. وقتی در آن تشکیک می‌کنند، می‌گویی من چه می‌دانم؟! چه فرقی می‌کند که من صورت پدرم را بیاورم با این‌که یک صحنه فیزیکی باشد؟! آن هم یک صورت بود. اشکالات «epistemology» و مشکلات شناخت و ارزش شناخت را دیده‌اید. سوفسطائیان در مورد مشکل و ارزش شناخت چه می‌گویند؟ می‌گویند هر چه می‌بینی همان است، چه فرقی می‌کنند؟! حال یک چشمت را ببند و یک ساعت به ذهنت بیاور، یا چشمت را باز کن و یک ساعت ببین. خب هر دوی آن‌ها صورت است. از کجا می‌گویی هست؟! این‌ها اشکالاتی است که در فضا مطرح می‌شود. اما فطرت انسان‌ها بین این‌ها به‌وضوح فرق می‌گذارد و از احدی هم قبول نمی‌کند که وقتی من در ارتباط خارجی با یک ساعت هستم، با وقتی که فقط در ذهن من حاضر می‌شود، تفاوت دارند.

از علمای بزرگ بودند و حتی از پایین‌ترهایش هم بودند. کسانی بودند که وقتی حالاتی داشتند، مثلاً ذکر می‌گفته و چله‌نشینی داشته، خودش تفاوت بین این‌که الآن برای من مکاشفه شد یا نه، مکاشفه و تمثل نبود، بلکه من یک چیزی را برای مکاشفه اصطلاحی دیدم - یعنی مکاشفه واقعی بود و مکشوفی داشتم - خودش نمی‌فهمد. اما همین افراد وقتی پیشرفت می‌کند، به محض این‌که آن حال برایش پیش می‌آید، مثل ما که در خیابان می‌بینیم، کاملاً می‌فهمد که الآن این حال مکاشفه تمثلی است یا نه، دیدن یک مرئی است. این‌ها خیلی تفاوت می‌کند. دیروز مثال حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه‌السلام را زدم. وقتی برای حضرت ابراهیم صحنه‌هایی متمثل می‌شود، می‌فهمد «نری ملکوت» با این‌که الآن دارم در خانه‌ها مردم را می‌بینم، خیلی تفاوت می‌کند. تفاوتش در این است: آن جایی که می‌بیند، خبر می‌دهد، مثل دیدن هر چیزی. حضرت عیسی فرمودند: «وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»[1]. اما وقتی آن بهره تمثل‌ها است، خطا در می‌آید، چون توهم می‌زند؛ تمثل است. او که خودش را ندیده تا بگوید. یک چیزی دیده و می‌گوید، بعد می‌بینند دروغ درآمد و اشتباه درآمد. چرا اشتباه درآمد؟ چون نمی‌توانست تفاوت بگذارد بین آن جایی که یک واقعیتی از سنسوری که خدای متعال قرار داده می‌آید با غیر آن. خواب‌ها همین جور است. اگر خودتان در خواب‌ها یک طیف تشکیل بدهید و خبرویت به کار ببرید، تفاوت خواب‌ها خیلی معلوم می‌شود. یک خواب‌هایی هست که مردم همه می‌گویند اصلاً خواب نبود. یعنی من در یک عالمی بودم و صحبت می‌کردم؛ خواب نبود. این‌که می‌گویند خواب نبود، چون یک تصوری از خواب

دارد که می‌بینند این با آن فرق داشت.

شاگرد۲: این تفاوت، برهان دارد ای...؟

استاد: ارائه است که از برهان بالاتر است. برهان، اثبات است.

شاگرد۲: خب یکی هم می‌گوید به نظرم تفاوتی ندارد و اگر هم تفاوتی باشد، فرقش فارق نیست. مثلاً درک شما نسبت به یک توهماتی ضعیف‌تر است و درک دیگری قوی‌تر است.

استاد: این‌ها مباحث شناختی است که مفصل جواب داده‌اند. یک استادی درس می‌دادند؛ چهل-پنجاه سال پیش بود. شاید به‌صورت تصویری هم پخش می‌شد. ایشان خیلی قوی مسأله اشکال شناخت و ارزش شناخت و خطای در حس را خوب تقریر کردند. آخر کار هم همه منتظر بودند که می‌خواهند چکار کنند. جلوی ایشان یک میز بود که یک لیوان آب روی آن بود. ایشان دست کرد و برداشت و گفت این لیوان آب، هست. همین جور جواب دادن که این لیوان آب هست. کل کلاس را با این جواب دادند. این جواب‌ها، جواب‌های ارائه‌ای است که هر آدم متعارف می‌پذیرد، ولو در تحلیلش باید صبر کنیم. من نوشتجاتی هم دارم در توضیح این‌که ولو خطای در حس داریم، اما چه تفاوتی است بین این امور ناسوتی که سنسوره‌ای بدنی با آن در ارتباط است، با تخیلاتی که سوفسطائی می‌گوید این‌ها هم همان‌ها است؛ تفاوت‌های روشنی هست. اصلاً یک مقاله می‌شود. شاید ده‌ها مقاله نوشته باشند و من خبر ندارم. همین اندازه می‌دانم که من طلبه، ذهنم مشغول شده بود. این‌که همین‌جا هم ارائه کنیم. ارائه‌ای که وقتی می‌گوییم این لیوان هست، چرا با این ارائه، همه قانع می‌شوند. کسانی که ذهنشان در ابتدای علوم است، ممکن است قانع نشوند. در یکی از کتاب‌های راسل بود. یک مقاله‌ای بود که در کلاس سخنرانی کرده بود. به فارسی ترجمه شده بود. به شاگردانش می‌گفت شما حق دارید که باور داشته باشید استادی پشت میز روی صندلی آلآن نشسته و دارد حرف می‌زند، اما من که با فیزیک مدرن و مسائل جدید و ذرات آشنا هستم، حق دارم از شما قبول نکنم. با شما تفاوت دارم. من فقط می‌گویم این‌هایی که شما می‌گویید یک پیام‌هایی است که دریافت می‌کنم. یک دسته پیام‌هایی است که دریافت می‌کنم و خالص! پیام چه می‌گوید؟ این پیام ها فعلاً برای من تصویرسازی می‌کند که میز هست و استادی هست که دارد حرف می‌زند. اما غیر از این نیست که همه این‌ها پیام است. پیام، پیام است ولی بدانید که صاحب پیام چه می‌گوید. خب ایشان چرا این حرف‌ها را می‌زند؟ چون ابتدای راه فیزیک است. اگر پیشرفت کند، همین ارائه‌ها کارساز است. ولی آنچه که مقصود من است، تمام است. وقتی شما ارائه کردید، در بین میلیون‌ها نفر، فقط زید صد نفر باقی می‌مانند که حرف شما را نمی‌پذیرند. بقیه از این یک میلیون نفر با ارائه می‌پذیرند. چه کسی باشد که به‌خاطر اشکالات کلاس مشکل شناخت و ارزش شناخت توقف کند. و لذا تاریخ سوفسطائی بین بشر، چندین هزار ساله است، اما الآن کل بشر حتی سوفسطائی‌ها چند نفر دارید که باقی بمانند؟!

خدا رحمت کند حاج آقا علاقه‌بندار! خب استاد بزرگی بودند و ما شاء الله چه محفوظاتی داشتند! می‌فرمودند کسی بود مفصل سوفیسطه بود و می‌گفت همه خیال است. حاج آقا به شوخی می‌فرمودند آن کسی که با او بحث داشت، این کار را کرد. یک روزی او به حمام رفته بود. او هم آمد و گفت حالا وقتش است. رفت و محکم او را بغل گرفت و به او اخافه کرد که می‌خواهد با او یک کارهایی را انجام بدهد. او هم گفت برو، دور شو. گفت همه این‌ها خیال است! حاج آقا می‌فرمودند که جواب داده: بله، خیال است! اما بد خیالی است! ببینید این سوفیسطه هم می‌گوید بد خیالی است. اگر خیال است، بدش کجا است؟! معلوم است خود همین سوفیسطی که می‌گوید خیال است، باورش نیست. خودش یک چیزهای روشنی در بد و خوب دارد. یک چیزهای واضحی است؛ این لیوان آب را برداشت.

لذا آنچه که میخواهم عرض کنم، به آن عرضم صدمه‌ای نمی‌زند. واقعاً این کار حوزوی بسیار خوب است که ارائه را یاد بگیریم. تمیزی وجود انسان و بخشی از آن که خداوند به آن گیرنده‌هایی داده که آن چیزی که دریافت میکند اصالً دریافت شده در حوزه مشاعر ظاهر و نفس نیست و از مشاعر واری بدنمندی است. نفس به‌معنای مدبر بدن. میگفتیم نفس چیست؟ ذاتاً مجرد است و فعلاً مادی است. نفس را به این صورت معنا میکردیم. عقل، هم ذاتاً مجرد بود و هم فعلاً. اما اینکه آن گیرنده به چه صورت است، فعلاً کاری نداریم. مهم این است که به ارائه تفاوت بین این‌ها برسیم. الآن بین صورتی که در ذهنمان میآید - مثلاً صورت رفیقم در ذهنم آمد - با اینکه الآن خودش بیرون میآید، تفاوت این دو، صد در صد است. اما هیچ چیزی از مکانیسم این تفاوت نمیدانیم. یعنی اصلاً خبر نداریم که وقتی آن صورت میآید چه میشود و وقتی خود او جلو من میآید چه میشود. ما از فیزیک نور و بازتابش خبر نداریم، ولی اصل تفاوت، برای ما صد در صد است. ما به دنبال این هستیم. یعنی به بشر چیزهایی را ارائه بدهیم که به صد در صد برسد که محال است در هوش پایه‌محور، این ظهور کند. چون ندارد. خدای متعال به انسان یک روح اشراق‌محور داده که از آنجا میگیرد. اشراقی میشود و از آنجا میگیرد که اصلاً در این هوش پایه‌محور ممکن نیست، چون آن را ندارد. این عرض من است.

---

[1] آل عمران ۴۹

بازبینی #3
ایجاد شده 9 فوریه 2026 12:35:16 توسط ... .
به روزرسانی شده 9 فوریه 2026 14:29:11 توسط ... .